



فقه حکومتی؛ بیانگر احکام نظام ولایت و تولى اجتماعى

فقه حکومتی در يك تعريف اجمالى بيان احکام «نظام ولایت و تولى اجتماعى» است؛ يعنى احکام نظام سرپرستى اجتماعى و تولى اجتماعى است. در اين رویکرد خود حکومت حکم اولی اسلام است.

فقه حکومتی در يك تعريف اجمالى بيان احکام «نظام ولایت و تولى اجتماعى» است؛ يعنى احکام نظام سرپرستى اجتماعى و تولى اجتماعى است. در اين رویکرد خود حکومت حکم اولی اسلام است.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، هشتمین جلسه درس خارج «مبانی فقه حکومتی» حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد مهدی میرباقری، رئیس فرهنگستان علوم اسلامی، برگزار شد که گزارش تفصیلی این جلسه با اندکی ویرایش به شرح ذیل تقدیم خوانندگان می‌شود:

۱- مروری بر رویکردهای مطرح شده در فقه حکومتی

تعاریف فقه حکومتی در سه رویکرد طبقه‌بندی شد. در این جلسه ابتدا مروری بر آن سه رویکرد می‌شود و سپس در امتداد رویکرد سوم، نکاتی مطرح خواهد شد.

– رویکرد اول: فقه حکومتی به معنای احکام ناظر به مسائل مبتلابه حکومت

رویکرد اول، فقه حکومتی را به استنباط «احکام موضوعات اجتماعى» تفسیر می‌کند که مجرى آنها حکومت است. برخى دیگر فرموده بودند که فقه حکومتی به معنای «رویکرد اجتماعى به کلیت فقه» است؛ يعنى هر مسئله فقهی – حتى در حوزه عبادات مثل نماز جمعه که يك فعل عبادى است – باید معطوف به حکومت باشد و با فرض حکومت مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. عرض شد که رویکرد حکومتی به فقه را دو گونه می‌توان معنا کرد؛ يك معنا این است که «کارآمدی عملى فقه در عرصه حیات اجتماعى برای تحقق اسلام»، شرط صحت و حجیت احکام فقهی است؛ به طوری که جزو ضوابط علم اصول قرار می‌گیرد. معنای دیگر این است که در موضوع‌شناسی احکام باید نسبت هر موضوع با حکومت ملاحظه شود. مثلاً اقامه نماز جمعه در شرایط حکومت و شرایط فقدان حکومت متفاوت است و طبیعتاً حکم آن هم متفاوت می‌شود. هر دو معنا در رویکرد حکومتی به فقه، متصور و قابل دفاع هستند. طبق این رویکرد علاوه بر این فقه حکومتی موظف است به تراحمات این احکام در مقام اجرا و همچنین به مسائل مستحدثه‌ای که پیش می‌آید نیز پاسخ دهد.

– رویکرد دوم: فقه حکومتی، به معنای فقه نظامات اجتماعى

رویکرد دوم – که نسبت به رویکرد اول جامع‌تر است – فراتر از احکام موضوعات کلی، به «نظام» توجه می‌کند و معتقد است که ما نظام احکام داریم که ناظر به جامعه است. همچنین می‌توان گفت مکلف آن هم جامعه است و نه فرد. در این رویکرد، مسئله مستحدثه‌ای که مورد توجه قرار گرفته و می‌بایست به آن پاسخ داد، «نظامات اجتماعى» است؛ مانند نظام سیاسى، نظام اقتصادى و دیگر نظامات اجتماعى. این نظریه را بیش از همه می‌توان به مرحوم شهید بزرگوار صدر نسبت داد که با نظام‌های – به اصطلاح – وارداتی مواجه بودند؛ ایشان در عصر خود و در جغرافیای عراق با نظام‌های مارکسیستی که نفوذ بسیاری داشتند، مواجه بودند. از این روی سعی داشتند تئورى اقتصاد اسلامى را در مقابل اقتصاد سرمایه‌دارى و اقتصادهای سوسیالیستی و کمونیستی ارائه دهند. بنابراین ایشان به این نکته عنایت کردند که ما غیر از فقه احکام موضوعات، دارای فقه نظامات نیز هستیم که در قدم بعد در تفسیر این نظام، دامنه عملکرد آن و حتى طریق دستیابی به این نظام نیز نظریه‌پردازی کردند.

– رویکرد سوم: فقه حکومتی، به معنای فقه سرپرستى جامعه در مسیر اقامه توحید

در رویکرد سوم – که مبتنی بر اندیشه‌های حضرت امام (ره) بود – غیر از این که ما دارای نظامات اجتماعى هستیم يك امر اساسی‌تری وجود دارد و آن مسئله حکومت هست و اینکه دین دارای حکومت بوده و بلکه حکومت با کل دین برابر است؛ يعنى اصل اسلام حکومت است و این حکومت مأمور تحقق توحید است. این جامعه و رسالت اصلی آن (اقامه توحید) در موازنه با حاکمیت مادی واقع می‌شود، این طور نیست که ما در يك خلاء زندگى کنیم بلکه در جامعه‌ای زندگى می‌کنیم که نقطه مقابل آن نظام‌های مادی هستند.

همانطور که در جلسات قبل گذشت، مسئله مستحدهای که حضرت امام (ره) مقابل خود می‌دیدند و می‌فرمودند فقه باید نسبت به آن نظر دهد مسئله تمامیت نظام مادی غرب و مدیریت مادی حاکم بر جهان است. ایشان در این باره می‌فرمایند: «#مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیل‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم بر جهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های يك مجتهد جامع است.>[1]

چرا حضرت امام (ره) اینگونه می‌فرمایند؟ چون مسئله مسحده ای که يك مجتهد جامع باید در مقابل آن موضع بگیرد و نظرش مستند به دین باشد تمامیت نظام مادی است - که به تعبیر ایشان- استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کند. پس مسئله مقابل ما بحث تکنولوژی مدرن و امثال اینها نیست بلکه يك نظام مدیریتی است که مدیریت بر جهان را سیاست‌گذاری می‌کند و بعد برنامه ریزی می‌کند و جامعه جهانی را به سمت اهداف خود می‌برد. طبق این نگاه مسئله مستحده ما يك موضوع ساده نیست، مسئله ما حتی انقلاب صنعتی و انقلاب علمی هم نیست بلکه فراتر از اینها، يك نظام مدیریت غیر الهی است که کل جامعه جهانی را مدیریت می‌کند. چنین نگرشی به جایگاه مجتهد غیر از این است که مجتهد باید حکم مسائل مستحده - مثل پیوند اعضا- را استنباط کند، همه این مسائل مستحده تحت يك نظام مدیریتی پدید می‌آیند که فقه مطلوب می‌بایست در مقابل آن موضع بگیرد چرا که اگر صرفاً به آثار خرد این نظام مدیریتی مشغول شد و صرفاً در مقام پاسخ‌گویی به مسائل مستحده آن برآمد، به انفعال کشیده می‌شود. فقه حکومتی در این سطح می‌بایست بتواند در جامعه به نحوی تصرف کند که موحدین را از این وضعیت عبور دهد. رسالت اصلی حکومت نیز تصرف در جامعه در جهت بسط توحید در مقابل دستگاه مادی است.

- تحلیل موضوعات اجتماعی مبتنی بر سه رویکرد در فقه حکومتی

بر اساس رویکرد اول، «#مکلف>، افراد هستند و «#احکام> ناظر به موضوعات کلی هستند، حتی در مسائل مستحده، آنچه در مقابل فقیه قرار دارد، عناوین و موضوعات کلی است. مواجه این رویکرد با موضوعاتی که به صورت نظام در عینیت تحقق پیدا می‌کنند این است که آن نظام را به عناوین موجود در فقه تجزیه می‌کند و احکام آن موضوعات و عناوین کلی را از فقه استنباط می‌کند. به عنوان مثال در حوزه سیاست اگر پدیده‌ای به نام «#مشروطیت> وارد جامعه می‌شود، آن را به عناوین کلی قابل بحث در فقه موجود تجزیه کرده سپس احکام هر يك از عناوین را به دست می‌آورند. مثلاً این که آیا مردم حق رأی دارند یا نه، که این مسئله را در فقه ما تفسیر کرده‌اند به اینکه آیا مردم حق دارند دیگری را در امور اجتماعی از طرف خودشان وکیل کنند یا نه، و اگر وکیل کردند آیا آن وکیل حق دارد در حوزه مباحات تصمیمات الزامی بگیرد؟ در ضمن کسی که وکیل اکثریت است اگر يك تصمیمی گرفت آیا برای بقیه افراد جامعه هم الزامی می‌شود؟ اینها مباحث فقهی است که در جریان تجزیه مسائل مشروطیت به موضوعات منفردی که در فقه عنوان موازی و معادل دارد، مطرح می‌شود. تعارضی که در صدر مشروطه بین فقها بوده عمدتاً به تفاوت در درک از موضوع مستحده و مبتلا به جامعه بازگشت می‌کرده است یعنی فقهی مسئله را در همین حد می‌دیده است که «#مشروطیت>، جامعه را از وضعیت سلطنت استبدادی به سمت دخالت مردم در سرنوشت اجتماعی و اینکه مردم حق رأی و حق توکیل داشته باشند، می‌برد. درحالیکه طبق يك نگاه عمیق‌تر، مسئله این نبود که مردم حق رأی داشته باشند یا نه، بلکه يك «#نظام سیاسی> از غرب به داخل جامعه ما وارد شده که مبتنی بر يك ایدئولوژی شکل گرفته است و قصد دارد تمام مناسبات سیاسی را متحول سازد. طبق این رویکرد، موضوع مبتلا به باید به صورت يك «#نظام> ملاحظه کرد.

در يك نگرش کامل‌تر، مشروطیت در درون يك فرآیند اجتماعی و در راستای دموکراسی‌سازی جامعه تحلیل می‌شود. یعنی طرح مشروطه، نخستین گام در پروژه مدرنیزاسیون جامعه و تبدیل نظام‌های سلطنتی به نظام‌های جمهوری است. براین اساس مشروطه صرفاً يك پدیده سیاسی ایستا نیست، بلکه مرحله‌ای از يك طرح بزرگ متحول‌سازی جامعه است.

همین سه رویکرد تحلیلی، نسبت به مسائل اقتصادی هم وجود دارد. فرض کنید موضوعات مستحده‌ای به نام پول اعتباری، بانک مرکزی - که کانون تنظیم و کنترل چرخش پول اعتباری است- و یا بیمه و تأمین اجتماعی مطرح می‌شود. طبق رویکرد اول فقه موضوع را به عناوین کلی قابل بحث تجزیه می‌کند و بعد از آن زاویه مورد بحث قرار می‌دهند. شیوه‌های اسلامی کردن قراردادهای بانکی نیز بر همین منوال تنظیم شده است. در حالی که این نحوه تفسیر بانک در واقع با ماهیت حقیقی بانک تفاوت دارد؛ مأموریت اصلی بانک این است که سرمایه‌های خرد را متمرکز کند تا این سرمایه‌ها در چرخه تولید قرار بگیرند و بعد از طریق بانک‌ها مدیریت شوند که کدام بخش اقتصاد رشد کند یا کدام بخش تضعیف شود. این مدیریت از طرق مختلف مانند اختصاص تسهیلات و اعتبارات بیشتر و... در سیاست‌های بانکی لحاظ می‌شود. بنابراین در يك رویکرد جامع‌تر، بانک، درون يك شبکه بزرگتر از نظام اقتصادی تحلیل می‌شود که چرخه اقتصادی را شکل می‌دهد. خود بانک - به ضمیمه بانک مرکزی - يك مجموعه به هم پیوسته‌ای است که با سیاست‌گذاری‌های پولی، ابزار کنترل چرخش مالی کشور است. چنین مقیاسی از تحلیل با تجزیه بانک به عقد قراردادهای مختلف - که در اسلامی‌سازی

بانك مورد مطالعه قرار گرفته است- بسیار تفاوت دارد.

این سطوح رویکردها در سایر مسائل هم قابل تطبیق است؛ در حوزه صنعت نیز گاهی شما حکم محصولات را مستقل از یکدیگر سوال می‌کنید که مثلاً حکم برق چیست؟ گاهی تکنولوژی را به صورت یک نظام ملاحظه می‌کنید و گاهی آنها را در ضمن یک فرایند اجتماعی مبتنی بر انقلاب صنعتی مطالعه می‌کنید.

۲- تشریح ابعاد مختلف رویکرد سوم در تعریف فقه حکومتی

موضوع فقه در رویکرد سوم، جامعه در حال تغییر است. به عبارت دیگر، «؛کل متغیر» در مقیاس کل نظام است که در شرایط درگیری با نظام مادی قرار دارد. اینکه حضرت امام (ره) می‌فرمایند «؛الاسلام هو الحکومه...» [۲] یعنی محور نظامات اسلامی، حکومت است که وظیفه‌اش، سرپرستی اجتماعی است. براین اساس کار حکومت صرفاً اجرای احکام اجتماعی فقه نیست، حتی وظیفه آن صرفاً پیاده کردن نظامات اجتماعی نمی‌باشد. بلکه در یک قدم جلوتر امری به نام «؛تصرف» مطرح می‌شود؛ حکومت در جامعه تصرف می‌کند و جامعه را از یک وضعیت به وضعیت دوم سیر می‌دهد. به عبارت دیگر موضوع اصلی فعل حکومت، تصرف برای تغییر وضعیت است. براین اساس آنچه موضوع فقه حکومتی است جامعه به عنوان یک کل متغیر و در حال حرکت است.

– فقه حکومتی، بیانگر احکام نظام ولایت و تولى اجتماعى

فقه حکومتی در یک تعریف اجمالی بیان احکام «؛نظام ولایت و تولى اجتماعى» است؛ یعنی احکام نظام سرپرستی اجتماعى و تولى اجتماعى است. طبق رویکرد اول، حکومت مجری احکام اجتماعى است. طبق رویکرد دوم حکومت مجری نظامات اجتماعى است، یعنی آنچه اصل است نظام‌های اجتماعى است، ولی در این رویکرد خود حکومت حکم اولی اسلام است. تصرفات حاکم اسلامى در قالب ولایت و تولى صورت می‌گیرد که فقه حکومتی درصدد بیان احکام آن است.

– فقه حکومتی، تئورى بسط توحید و جریان ولایت حقه در منزوى کردن شرك و بت‌پرستى

با این رویکرد، فقه حکومتی فقهی است که بتواند تئوری جامع تحقق ولایت حقه را که همراه با انزوا و انهدام شرك و بت‌پرستی است بیان کند. یعنی چگونه می‌شود ولایت حقه در جامعه محقق شود و در هر قدمی که بر می‌دارد، ولایت باطل – و شرك و دنیاپرستی – منزوی گردد. تأکید فرمایش حضرت امام(ره) این بود که فقیه باید دستگاه مقابل خود، یعنی نظام سرمایه‌داری و کمونیسم که استراتژی حکومت در جهان را دارند – و سیاست‌های آنها را تماماً بشناسد. ایشان حکم اولی اسلام را هم حکومت می‌دانند. در این صورت حکومت یعنی تحقق ولایت حقه در همه زوایای زندگی، که از شئون آن احکام است.

«؛حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعى و سیاسى و نظامى و فرهنگى است، فقه، تئورى واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است.» [۳]

براین اساس فقه، تئوری سرپرستی و اداره جامعه است. گاهی می‌گوئید ما احکام داریم و برای اجرای برخی از این احکام یا نظامات اجتماعى به حکومت نیاز داریم، اما طبق فرمایش امام(ره) حکومت، خودش حکم اولیه اسلام است و کارش سرپرستی در موازنه است، هدف اصلی آن هم تحقق توحید و تربیت انسان موحد است. فقه نیز تئوری حکومت و ولایت است، تئوری جامعه‌ای که همه زوایای زندگی اجتماعى را در بر می‌گیرد.

– حفظ «؛جهت» در مبارزه با جبهه کفر، شاخص اصلی اسلامیت جامعه

فقه، تئوری سرپرستی جامعه است و این سرپرستی در موازنه درگیری با کفر است نه اینکه یک جامعه آرام در خلاء وجود داشته باشد که بخواهیم در آن تصرف کنیم. این نکته بسیار مهمی است که ما همواره در میدان نزاع و درگیری با جبهه مقابل هستیم؛ خیلی از اشکالاتی که الان می‌شود که با وجود این همه ماهواره و فساد اخلاقی و... کجای جامعه ما اسلامى است؟! به این دلیل است که خیال می‌کنند جامعه در خلاء زندگی می‌کند، لذا می‌گویند شما نمی‌توانید همه را با حجاب کنید یا نمی‌خواهید! ولی اگر توجه داشته باشید که در موازنه و در جنگ نامتقارن هستیم که در این جنگ شما نیز، در مقابل نفوذ آنها، به منطقه حاکمیت آنها نفوذ کرده‌اید و معنویت و عدالتخواهی را در آنجا رشد داده‌اید. گرایش به اسلام و تشیع رشد کرده است. در مقابل آنها نیز تصرف می‌کنند تا اخلاق مادی را بسط دهند. اسلامیت جامعه را می‌بایست در موازنه با جبهه کفر محاسبه کرد، در این صورت مادامی که «؛جهت» نظام حفظ شده باشد و پرچم مبارزه حفظ شده باشد، این جامعه دینی است. بنابراین معیار و شاخص اصلی دینی بودن یک جامعه، حفظ «؛جهت» آن است. البته می‌بایست سعی کنیم که الزامات این جهت، در لایه‌های بعد جامعه هم محقق شود.

- 171#& نظام گرایش‌ها، نظام عقلانیت و نظام عملکرد اجتماعی»، سه بعد جامعه

جامعه دارای سه بعد نظام گرایش و اخلاق، نظام عقلانیت و نظام عملکرد اجتماعی است. اسلامیت کامل جامعه منوط به اسلامی شدن هرسه بعد است. در قدم اول می‌بایست میل و نفرت اجتماعی و به دنبال آن، زیباشناسی جامعه به سمت توحیدی شدن حرکت کند. اگر اخلاق و میل و نفرت اجتماعی بر محور توحید شکل گرفت این جامعه، دینی خواهد شد. در روایات ما آمده است: 171#&؛ «وثق عری الايمان الحب فی الله و البغض فی الله و التوالی لاولیاءالله و التبری من اعداءالله» [۴]

بنابراین رکن اول دینی شدن جامعه این است که تمایلات اجتماعی و به دنبال آن اخلاق و زیباشناسی اجتماعی، حول کلمه توحید در جهت ایمان بالله تغییر کند. به عبارت دیگر تمایلات اجتماعی می‌بایست حول ولی خدا شکل بگیرد که در چنین جامعه‌ای منزلتی از ایمان بالله محقق می‌شود. در مرحله بعد، نظام عقلانیت جامعه می‌بایست دینی شوند.

- مدیریت میل و نفرت اجتماعی؛ عمیق‌ترین لایه تصرف فقه حکومتی در جامعه متغیر

میل و نفرت‌ها به منزله انرژی و سوخت در يك دستگاه هستند که جامعه نیز با این انرژی حرکت می‌کند. این سوخت در يك فرآیندی به حرکت تبدیل می‌شود. مسیر و فرآیندی که این سوخت در يك جامعه طی می‌کند تا به حرکت بیانجامد، همان 171#&؛ عقلانیت اجتماعی است. یعنی عقلانیت اجتماعی، مسیر و سازو کار حرکت اجتماعی را طراحی می‌کند.

اولین موضوع تصرف حکومت، تغییر 171#&؛ تولی و تبری» اجتماعی و میل و نفرت است. تغییر 171#&؛ حب و بغض‌ها» و 171#&؛ خوف و طمع‌ها» است. می‌بایست 171#&؛ بیم و امید» اجتماعی را مدیریت کند. در حال حاضر در دستگاه‌های مادی نیز این گونه است؛ یأس نسبت به جبهه حق و امیدواری نسبت به جبهه باطل ایجاد می‌کنند، اساساً کارکرد اصلی رسانه، ایجاد بیم و امید است. ایجاد اخلاق و زیباشناسی مادی بر اساس تحریک شهوات است. اگر میل و نفرت بر محور ولی حق شکل گرفت توسعه پرستش شکل می‌گیرد و اگر بر محور ولی باطل قرار گرفت توسعه‌اش می‌شود توسعه استکبار. [۵]

بنابراین اولین و عمیق‌ترین موضوع تصرف حکومت، لایه میل و نفرت اجتماعی است، بلکه عمیق‌تر از لایه میل و نفرت، 171#&؛ سجده» است. اگر خضوع و سجده در مقابل خدای متعال در يك جامعه افزایش پیدا کرد این جامعه ایمانی‌تر شده است که البته باید در تولی و تبری جامعه ظهور پیدا کند. به عنوان مثال اگر شما وضعیت جامعه الان را مقایسه کردید با وضعیت جامعه دوره صفویه یا قاجار و مشاهده کردید که واقعاً وضعیت تبعیت از ولایت - باتوجه به توسعه درگیری با جبهه کفر- افزایش پیدا کرده است، جامعه رو به تکامل بوده است. [۶]

- ارتقاء 171#&؛ عقلانیت و عملکرد اجتماعی»، گام‌های بعدی تصرف فقه حکومتی در جامعه

در قدم بعد باید عقلانیت جامعه را عوض کرد. گرایش‌های اجتماعی برای جریان در عرصه عینیت، نیازمند نرم‌افزارها و نظام‌های اجتماعی ویژه‌ای است که مبتنی بر عقلانیت اجتماعی است. این عقلانیت هم اعم از عقلانیت 171#&؛ و حیانی، نظری و تجربی» است. یعنی تفقه دینی باید به حدی برسد که بتواند جریان این تمایلات را در همه زوایای زندگی بشر مهیا سازد. اگر عقلانیت يك جامعه، عقلانیت سکولار شد، نمی‌تواند متناسب با ظرفیت ایمانی خود حرکت کند. در حال حاضر یکی از چالش‌های بزرگ ما در مسیر انقلاب اسلامی، عقلانیت سکولار است. اگر ظرفیت ایمان جامعه رشد داده شد حتماً باید عقلانیت متناسب با آن تولید شود.

البته این آسیبی است که عبور از آن قهری است و اساساً عقلانیت دینی از همین مسیر بدست می‌آید. بعضی‌ها به امام(ره) اشکال می‌کردند که شما اول همه تئوری‌های حکومت را تولید کنید سپس انقلاب کنید! این اشکال به معنای این است که به امام بگویند فقه حکومتی و نظامات اجتماعی را از اول تولید کنید سپس دست به انقلاب بزنید! و این یعنی هیچ وقت انقلاب صورت نگیرد! بلکه می‌بایست با يك تئوری اجمالی در تغییر تمایلات و ساختار کلان شروع شود سپس به تدریج تئوری‌ها در مسیر حرکت تولید شوند.

- تکامل تولی روحی، مبداء تکامل عقلانیت

حضرت امام(ره) جامع علوم حوزوی و بلکه در قله آنها بودند، اما آنچه که در حضرت امام(ره) مبداء تحول گردیده است این بود که از عالم بالا يك حقیقتی به ایشان عطا شده بود که می‌تواند مبداء تحول در معرفت‌های دینی واقع گردد. نمونه کامل این امر در انبیاء است، در باب نبی اکرم(ص) این طور نبوده که حضرت از جامعه ارتزاق می‌کردند، این که بعضی‌ها خیال می‌کنند مناسک اجتماعی اسلام مربوط به جامعه قبیله‌ای جزیره العرب است! این غلط است. حضرت(ص) از جامعه ارتزاق نمی‌کردند بلکه از عالم بالا ظرفیتی بالاتر برای ایجاد تحول در جامعه به او عطا می‌شد که همان ظرفیت مبداء تحولات اجتماعی است.

طبق این مبنا، تکامل در فقه به تکامل در تولی بازمی‌گردد، همان گونه که «؛ایمان» اصل در «؛علم» است، در تفقه دینی هم ایمان اصل است. شدت تولی، مبدأ شدت تفقه می‌شود و البته شدت تفقه هم در یک چرخه دوباره به شدت تولی بالاتری منتهی خواهد شد. ولی در این چرخه عامل اصلی، شدت تولی است؛ اگر تولی به دین افزایش پیدا نکند تفقه دینی نیز ارتقاء پیدا نخواهد کرد. این حرف با ایمان‌گرایی غربی تفاوت دارد که در مبانی معرفت‌شناسی به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

بنابراین اگر بپذیریم که دینی شدن جامعه به این است که در ابعاد مختلف جامعه، سرپرستی دینی جریان پیدا کند، بنابراین فقه حکومتی، فقه تصرف در «؛تمایلات اجتماعی، عقلانیت اجتماعی و کارکرد اجتماعی است.

– فقه حکومتی؛ فقه احکام «؛ جهت، مقومات و تناسبات»

احکامی که در مجموع برای سرپرستی جامعه مورد نیاز است سه دسته هستند؛ احکام جهت، احکام مقومات و احکام تناسبات. البته اینها قابل تقسیم‌بندی تفصیلی هستند اما در اینجا به بیان اجمالی آن اکتفا می‌کنیم. حکم جهت به ما مناسک نمی‌دهد و نمی‌گوید که الان چه مناسک خردی را در جامعه اجرا کنیم، بلکه جهت‌گیری کلی جامعه را مشخص می‌کند تا تصرفات ما در جهت بسط توحید و ولایت حقه باشد. مثلاً می‌شود گفت که که برتری اسلام در موازنه، و نیز «؛الإِسْلَامُ يَعْظُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، «؛وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «؛وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» احکام جهتی هستند.

حکم مقومات، عوامل و متغیرهای اصلی و شاخصه‌های تحقق بخش و سازنده آن جهت را بیان می‌کند؛ مثل رشد عدالت. یعنی باید از دین استنباط شود که تحقق توحید چه ارکانی دارد که وقتی آنها در جامعه رشد پیدا کرد بگوییم: توحید رشد پیدا کرده است.

اینجاست که باید وضعیت موجود، وضعیت مطلوب و چگونگی انتقال را ترسیم کنیم. البته این مطلوب، غیر از جهت است. منظور از این مطلوب، مطلوب دست یافتنی است؛ یعنی اگر می‌خواهیم ارکان و جهت محقق شود، نظام مطلوب دست یافتنی خود را طراحی می‌کنیم. مثلاً طراحی کنیم که در افق 30 ساله می‌توانیم به فلان نقطه برسیم، سپس براساس این مطلوب، وضعیت موجود را شناسایی می‌کنیم تا فاصله‌ها معین شود، سپس، معادله تصرف و تغییر را ارائه می‌دهیم. در مرحله تناسبات ممکن است فرضاً قانون اساسی یا سیاست‌های کلان اداره یک نظام را به دست آوریم و یا قانون‌های برنامه‌ای داشته باشیم. بر این اساس بود که امام (ره) جهت‌گیری‌ها را حفظ کردند و به دنبال جهت‌گیری‌ها ساختار کلان ایجاد کردند و حقوق اساسی خاصی را شکل دادند. این حقوق اساسی، تناسبات آن جهت در شرایط موجود است. البته فقه تناسبات، سطوح مختلفی دارد. مثلاً این قانون اساسی، اول و آخر اسلام نیست، بلکه احکام تناسبات موجود اجتماعی ماست و لذا حکومت می‌تواند در شرایط کنونی تصرف کند و ساختار کلان حقوق اساسی جامعه را متناسب با شرایط و متناسب با ظرفیت و تحمل اجتماعی و متناسب با موازنه جهانی و خیلی مسائل دیگر ارتقا دهد. به بیان دیگر، وقتی می‌خواهیم تناسبات را در شرایط موجود به دست بیاوریم باید وضعیت موجود، وضعیت مطلوب و برنامه تغییر داشته باشیم. این برنامه تغییر، ممکن است در سطح حقوق اساسی باشد؛ یعنی می‌گوییم فعلاً قانون اساسی‌ای که در این شرایط می‌تواند ما را از حکومت پادشاهی به طرف حکومت دینی انتقال دهد همین قانون اساسی است، یا سیاست‌ها و برنامه‌هایی که می‌تواند در یک دوران 20 ساله به ما کمک کند، همین سیاست‌ها و برنامه‌هاست.

ممکن است کسی مدعی شود که ولایت فقیه، حق نظارت در چارچوب قانون را دارد، چون خدای متعال حق تصمیم‌گیری نسبت به سرنوشت اجتماعی را به خود مردم واگذار کرده و آنها حق دارند کسی را که می‌خواهند برای شئون مختلف خود و برای قانون‌گذاری وکیل کنند. در این نگاه، در واقع ولی فقیه، وکیل مردم در اجراست و مردم می‌توانند با او شرط کنند که در چارچوب قانون عمل کند. اما نگاه صحیح این است که اصلاً ولایت قابل واگذاری به آحاد نیست و این واگذاری یعنی ترك ولایت. حق ولایت به آن کسی داده می‌شود که قدرت سرپرستی دارد و سرپرستی او مقید به شروط مردم نیست، بلکه مقید به همان احکام جهت و احکام مقومات است. قانون اساسی، قانون شرایط گذار است. کما اینکه قوانین عادی و برنامه‌ها متغیرند، قانون اساسی هم ممکن است تغییر کند. معنا ندارد کسی که سرپرستی در جهت می‌کند مقید به این قبیل شروط شود. لذا اگر شرایط تغییر کرد این قانون اساسی برای تأمین آن هدف، کفایت نمی‌کند و ولی جامعه می‌تواند این قانون را ارتقا دهد. پس، تناسبات، قوانین متغیر هستند؛ حتی در مقیاس حقوق اساسی. البته نمی‌خواهیم بگوییم همه قانون اساسی، متغیر است، بلکه کلیت آن را عرض می‌کنیم. هم قوانین، قابل تغییرند، هم برنامه پنج ساله اول، در پنج سال دوم تغییر می‌کند، هم سیاست‌ها قابل تغییرند و هم قانون اساسی در شرایط خاصی، قابل تغییر است. این تناسبات، براساس جهت و مقومات طراحی می‌شوند و برای طراحی آن، نیاز به تشخیص وضعیت موجود، وضعیت مطلوب قابل دستیابی و برنامه انتقال از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب است و برای این کار، نیاز به حوزه‌های مختلف عقلانیت و دانش است. هم نیاز به تفقه دینی داریم هم نیاز به دانش‌های نظری و تجربی و هم نیاز به مطالعات میدانی.

اینکه می‌گوییم فقه حکومتی باید در مرحله تناسبات هم حضور داشته باشد به این معناست که فقه برنامه‌ریزی تناسبات، چه در سطح قانون اساسی، چه در سطح سیاست‌گذاری، و چه در سطح برنامه‌ها و قوانین عادی باید مستند به دین شود، نه اینکه معنایش این

باشد که همه عقلانیتی که در برنامه‌ریزی به کار می‌رود عقلانیت فقهی است. لایه‌های مختلفی از عقلانیت وجود دارد که عبارت است از تفقه دینی، مطالعات نظری و تجربی و مطالعات اجرایی و میدانی. همه اینها با هم حضور دارند و مجموعه این‌ها هستند که امکان برنامه‌ریزی برای تغییر وضعیت و عبور دادن جامعه از يك وضعیت به سمت اهداف را مشخص می‌کنند. پس، معنای گسترده کردن فقه حکومت در این سطح، آن نیست که دانش‌های دیگر تعطیل شود یا همه دانش‌های دیگر، نقلی شود؛ هیچ کدام از این دو منظور نظر نیست. توضیح بیشتر این نکته در ادامه مباحث، تقدیم خواهد شد.

پی نوشتها:

[۱] - صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۳، منشور روحانیت.

[۲] - کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۳۳

[۳] - صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸

[۴] - اصول کافی ج ۳، ص ۱۹۰، روایة ۶.

[۵] - محور اخلاق حمیده نیز «سجده» و سپس «تولی و تبری» است. سجده تبدیل می شود به تولی به ولی حق و تبری از ولی باطل و حول آن اخلاق شکل می گیرد و زیباشناسی الهی پدید می آید.

[۶] - سوال: طبق تبیینی که شما در مورد جهت جامعه دینی داشتید، آیا اگر زیباشناسی آن مادی شود و مردم میل به دنیا و حب به شهوات پیدا کنند باز شما می گوئید که جامعه دینی است؟

جواب: اگر تمام تمایلات اخلاقی آنها مادی شد، به گونه ای که در جامعه واقعا! همه لایه های معروف، منکر شد و همه لایه های منکر، معروف شد، این جامعه دیگر دینی نیست؛ چراکه در تعریف معروف و منکر امام صادق(ع) می فرمایند: «المعروف ما هو، به امام صادق عرض کردند حضرت فرمودند: المعروف هو المعروف فی السماء امیرالمومنین» مادامی که جامعه، امیرالمومنین(ع) را ولی بحق و خلیفه می داند جامعه حقه است. اگر گرایش يك جامعه ای به عاشورا رشد کرده باشد ولی در درگیری با دشمن بعضی از شاخص های فرعی کاهش پیدا کرده باشد، این جامعه رشد ایمان داشته است. اولین شاخصه علامت رشد ایمان، تغییر در میل و نفرت های اجتماعی است.